



خاطرات مرتضی طاهری مشهدی
از راندن روی استوانه مرگ پارک ملت تا رویای جان اورل بودن

۵۴

این شما و این آر تیست دهه ۶۰ مشهد



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

منزل رقیه کارگر در محله چهاربرج
محل کار خیر و مراسمات مذهبی است

خانه امید و همدلی

۶



ساکنان کوچه شهید رضوی ۴
درخواست آسفالت این مسیر را دارند
زندگی زیر گردوخاک

۳

دوچرخه سوار منطقه ما به عشق فردوسی و مولانا
مسیری طولانی را رکاب می زند
از توس تا قونیه

۷

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۳۶۰۶۷۲۶۰۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

● ○ رکاب زنان مستعد شناخته شدند

بچه های دوچرخه سوار شهر مشهد، با رکاب زدن در زمین چمن بوستان ملت، استعداد خود را در این رشته ورزشی نشان دادند. این مسابقه از سوی هیئت دوچرخه سواری استان خراسان رضوی و با همکاری باشگاه های دوچرخه سواری شهر مشهد برگزار شد. در رقابت استعدادیابی دوچرخه سواران مشهدی، پسران ۹ تا ۱۶ سال حضور یافتند و نفرات برتر برای حضور در مسابقات کشوری مشخص شدند. گفتنی است در رقابت استعدادیابی دوچرخه سواری استان خراسان رضوی حدود ۹۰ دوچرخه سوار رکاب زدند.



● ○ مهر اهالی شریف به دانش آموزان

بهشتی با برگزاری مدارس در ماه مهر، فرصتی شد تا اهالی محله شریف، همراهی و همدلی خود را در زمان نیاز نشان دهند. در این ایام، اعضای شورای اجتماعی محله، فعالان محلی و خیران با یکدیگر همدل شدند تا بسته های نوشت افزار را برای بچه های نیازمند تهیه کنند. با این اقدام انسان دوستانه ۱۵۰ بسته لوازم تحریر تهیه و میان بچه های نیازمند نقاط مختلف شهر مشهد توزیع شد. این بسته ها شامل کوله پشتی، دفتر، مداد رنگی، دفترچه، خودکار، مداد، خط کش و جامدادی بود.



● ○ قدردانی مردم از آتش نشانان

در هفته آتش نشانی، اعضای شورای اجتماعی محلات، گروه های مردمی، دانشجویان و اعضای مجموعه های فرهنگی محلات ما با حضور در ایستگاه های آتش نشانی منطقه ۱۱ از زحمات و فداکاری های آتش نشانان قدردانی کردند. آتش نشانان ایستگاه های دانشجوی، آزادی و آموزگار در این ایام میزبان مردم بودند. با توجه به شهادت رضا فخریان، آتش نشان مشهدی در ماه گذشته، در این دیدارها یاد و خاطره این آتش نشان فداکار گرامی داشته شد.

● ○ دورهمی بزرگ کودکان در گلسا

مهدکودک های منطقه ۱۱ در ابتدای هفته، با یکدیگر همراه شدند و یکی از دورهمی های بزرگ کودکان شهر را تدارک دیدند. این برنامه به مناسبت روز جهانی کودک برگزار شد و حدود هزار کودک همراه با والدین خود فضایی متفاوت را تجربه کردند. در این برنامه، بچه ها در سالن ورزشی گلسا با یکدیگر بازی کردند و مسابقه دادند.



بازخورد

بازتاب خبری تصادفات و پیگیری شهرآرامش محله منجر به ایمن سازی چهارراه فرهنگ و شهید قاسمی شد

نصب چراغ راهنمایی در تقاطع حادثه ساز

بهشتی با پیگیری شهرآرامش محله در راستای بازتاب چند تصادف در تقاطع بولوار فرهنگ و خیابان شهید قاسمی منجر به نصب چراغ راهنما در این مسیر شد. از سه ماه پیش تاکنون سه مورد تصادف در این تقاطع رخ داده بود و موارد خطرناکی هم ختم به خیر شده بود که باعث شد این مشکل را از طریق کانال شهرآرامش محله در فضای مجازی و همچنین به صورت حضوری با مسئولان شهرداری منطقه در میان بگذاریم. خوشبختانه این روند پیگیری در هفته اخیر، نتیجه بخش بود و با همکاری اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۱۱ و با تأیید سازمان ترافیک شهرداری مشهد، چراغ راهنمایی چشمک زن در هر چهار طرف تقاطع نصب شد تا به ایمنی تردد شهروندان کمک شود.



سدمعبر عابران پیاده، ممنوع

طرح برخورد با فروشندگان مواد غذایی یا همان مارکت هایی که در منطقه ۱۱، مسیر تردد عابران پیاده را سد می کنند، آغاز شد. با توجه به گزارش هایی که در این زمینه به شهرداری ارائه شده است، در مرحله اول برای واحدهای متخلف اخطار صادر شده است. در صورت بروز مجدد تخلف، اقدامات بعدی توسط واحدهای رفع سدمعبر اجرایی می شود.

به یاد شهید سرپل ذهاب

شهردار منطقه ۱۱، اعضای شورای اجتماعی محله و فعالان فرهنگی به دیدار خانواده شهید محمد رسول محبوب رفتند. این دیدار به منظور تکریم خانواده شهید و ایثارگری این افراد تدارک دیده شد. شهید محمد رسول محبوب سال ۱۳۶۰ و در بیست و شش سالگی در سرپل ذهاب به درجه رفیع شهادت رسید.

آلاچیق های مادر و کودک نونوار شد

بهسازی و نوسازی آلاچیق های بوستان مادر و کودک انجام گرفت. این اقدام به همت مدیریت بوستان و با هدف خدمات رفاهی بیشتر به شهروندان مراجعه کننده اجرایی شد. در طرح نوسازی آلاچیق های بوستان مادر و کودک، علاوه بر نیمکت ها، نرده های اطراف آلاچیق ها رنگ آمیزی و نوسازی شد.



شهر خبر

●● با بارش باران نگران می شویم

شهروندان شاهنامه ۴۴ گلیه های دیگری را هم از وضعیت مسیر خاکی شهید رضوی ۴ مطرح می کنند. حسین شاکری می گوید: در ظاهر به شهر پیوسته ایم ولی امکانات شهر را نداریم؛ نه مدرسه درست و حسابی داریم، نه بازار و نه حتی کوچه و خیابان عادی. الان که همه امور شهرسازی و خانه سازی ما باید مطابق اصول شهرسازی باشد، کوچه و خیابان ما هم باید طبق اصول شهری احداث شود؛ اما کجای این کوچه شبیه کوچه های شهر است؟ شاکری ادامه می دهد: نگرانی اهالی فقط گرد و غبار نیست. وقتی باران و برف هم می بارد، مادر سرداریم. همه در این موقع، از بارش ها خوشحال می شوند و ما باید نگران باشیم!

●● این مسیر نازیباست

ساکنان کوچه شهید رضوی ۴ از این وضعیت ناراحت هستند و هر کس، بخشی از مشکلات این مسیر را مطرح می کند. حمیده فرزانی نیز می گوید: وضعیت این کوچه طوری است که وقتی مهمان داریم، خجالت می کشیم. خانه خودمان و وسایلش مرتب است اما مسیر کوچه واقعا نازیباست.

فرزانی می گوید: در چند سال گذشته، کلی از کوچه های توس آسفالت شدند؛ مادرخواست داریم به وضعیت این کوچه هم رسیدگی شود و این مسیر را هم آسفالت کنند.

●● امسال شاید آسفالت شود، سال بعد حتما

رئیس ناحیه توس شهرداری منطقه ۱۲ با اشاره به اجرای پروژه های پر شمار آسفالت معابر در توس می گوید: در محدوده منفصل شهری توس بیش از شصت معبر در یک سال اخیر آسفالت شده است و هنوز کوچه ها و خیابان های زیادی نیاز به آسفالت دارند. محمد سالار اضافه می کند: کوچه شهید رضوی ۴ بر اساس معیارهای سکونت و وضعیت کف آن در اولویت آسفالت معابر توس قرار دارد و شرایط و وضعیت زیرسازی آن کاملاً بررسی شده است.

سالار ادامه می دهد: از این مرحله به بعد باید در انتظار اعتبار لازم باشیم تا مشکل شهروندان را برطرف کنیم. اگر این اقدام به سال ۱۴۰۴ نرسد، در سال بعد حتماً اجرایی خواهد شد؛ زیرا آسفالت این کوچه برای مدیریت شهری دارای اولویت است.



●● انتقال ویروس و بیماری با گرد و خاک

وقتی با ساکنان این معبر صحبت می کنیم، مشکلاتی را مطرح می کنند که کمتر از زبان اهالی بقیه محلات شنیده می شود. مرضیه جهانی، یکی از ساکنان معبر، می گوید:

کوچه های این خیابان در حریص شهر قرار دارد و خیلی وقت ها سگ های ولگرد یا حیواناتی مثل روباه در اینجا رفت و آمد می کنند. بدنشان را روی خاک ها می کشند و همین باعث می شود هزار و یک بیماری و ویروس در این گرد و خاک ها باشد.

این شهروند ادامه می دهد: حتی گاهی اوقات، اهالی قدیمی که هنوز گوسفند دارند، دام های خود را از این کوچه می برند و می آورند. از گرد و خاک و بیماری زای بودنش که بگذریم، بوی بدن ها هم همراه با گرد و خاک بلند می شود.

جهانی می گوید: اگر این مسیر آسفالت شود، اول از گرد و خاک راحت می شویم و بعد هم اینکه غبار این مسیر خاکی باعث انتقال بیماری و ویروس نمی شود.

اگر این مسیر آسفالت شود، اول از گرد و خاک راحت می شویم و بعد هم اینکه غبار این مسیر خاکی باعث انتقال بیماری و ویروس نمی شود

ساکنان کوچه شهید رضوی ۴ درخواست آسفالت این مسیر را دارند

زندگی زیر گرد و خاک

زهر از ننگه ابا عبور هر وسیله نقلیه و حتی با قدم برداشتن شهروندان، گرد و خاک بلند می شود و این شرایط باعث شده است حتی نهال ها و درختان کوچه شهید رضوی ۴ همیشه زیر گرد و خاک باشد. چه برسد به خانه و زندگی ساکنان!

اهالی این کوچه در شاهنامه ۴۴ و محله چهار برج توقع دارند زودتر به وضعیت کوچه شان رسیدگی شود و از این شرایط خارج شوند.

هم قدم

۱۲

دغدغه های شهروندی حول پاکیزگی شهر

ابتدای این هفته و مطابق دوازدهم هرماه، شهردار منطقه ۱۲ همراه معاون اجرایی منطقه در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ حاضر شدند تا به درخواست ها و مطالبات مردمی در محدوده منطقه پاسخ دهند. شهروندان منطقه ۱۲ در اکثر تماس های تلفنی، موضوعات حوزه عمرانی و خدمات شهری را با مهدی خداشناس در میان گذاشتند و قول ها و پیام هایی درباره رفع کمبود ها و مشکلات دریافت کردند.

شهردار محله پیگیری می کند

در ماه پیش رو، ۳ موضوع پرتماس از جمله وضعیت ترافیک ابتدای بولوار الهیه، شلوغی و بی نظمی الهیه ۱۵ و پلاک گذاری منازل بولوار رحمانیه را در شهرآرامحله ۱۲ و ۱۳ پیگیری می کنیم.

تعداد پیام های مردمی

۲۱ تماس

بیشترین تماس

محلات مجیدیه، الهیه و امیریه

حوزه عمرانی

۵ تماس شهروندان درباره اقدامات عمرانی برای منطقه بود. آسفالت معبر خاکی مجیدیه ۳۲/۴، روکش آسفالت امیریه ۳۱/۳ و تسریع روند آسفالت خیابان عزیزیه از مهمترین درخواست های اهالی بود.

حوزه خدمات شهری

۷ شهروند در تماس با مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷، مطالباتی در حوزه خدمات شهری داشتند. جمع آوری خاک و نخاله از سجاده ۳۲، رسیدگی به سرویس های بهداشتی بوستان اقدسیه ۳۶ و نصب باکس زباله جدید در امیریه ۳ موضوعاتی بود که مطرح شد.

حوزه شهرسازی

رسیدگی به تخلقات ساختمانی در مجیدیه ۲۷، همکاری برای صدور پایان کار و رسیدگی به وضعیت ساخت و ساز در امیریه، ۳ درخواست شهروندان در حوزه شهرسازی بود.



خاطرات مرتضی طاهری مشهدی
از راندن روی استوانه مرگ پارک ملت تا رویای جان اورل بودن

این شما و این آرتیست دهه ۶۰ مشهد

فاطمه سیرجانی صدای اگزوز موتور که از پشت پنجره به گوشش می خورد، نیم خیز می شود و نگاهی به بیرون می اندازد. چند لحظه به موتور و راکب جوانش نگاه می کند. بعد در حالی که آرام روی صندلی می نشیند، سری به حسرت تکان می دهد و زیر لب می گوید: جوانی کجایی که یادت به خبر!

اوروزهایی را در ذهن مرور می کند که تنها آرتیست موتور سوار پارک ملت بود؛ کسی که مشهدی ها برای تماشای موتور سواری اش روی دیوار «استوانه مرگ» ساعت ها صف می کشیدند. مرتضی طاهری (مشهدی)، از اهالی محله زیباشهر که در دهه ۵۰ و ۶۰ مرد شماره یک شهر بازی پارک ملت بود، حالا از دنیای موتور و موتور سواری فاصله گرفته ولی هنوز عاشق موتور است و با ذوق از آن روزهای آدمی کند.

عاشق کارهای هیجانی و پرخطر بودم

با عینک آفتابی خلبانی و پیراهن و شلوارلی در شکل و شمایل آرتیست های دهه ۶۰ مقابل مانسته است، آن هم بایک بغل آلبوم و عکس، تا خاطرات آن سال ها را مرور کند. کمتر از سن شناسنامه ای اش، یعنی ۶۷ سال نشان می دهد. داستان نوجوانی و جوانی اش در مقایسه با نسل امروز شبیه قصه ای عجیب و باورنکردنی است. از حدود هشت سالگی در دو چرخه سواری حرفه ای بود. یازده سالش تمام نشده بود که صاحب یک موتورگازی شد، بی آنکه به قول خودش تصدیق (گواهی نامه) داشته باشد. اما راندن بلد بود؛ نه راندن معمولی که پرش های دلهره آور در تپه ها و کال انتهای سیدی و گاه جولان دادن در ارتفاعات خلج. خودش تعریف می کند: عاشق هیجان و پرش از ارتفاع بودم. بچه تر که بودم، پرش از روی پشت بام خانه ها برایم تفریح بود، پشت بام هایی که گاهی دوسه متری از هم فاصله داشتند.

او در حالی که به دست و پا هایش اشاره می کند، با خنده می گوید: این ها مثل چینی بند زده است؛ بارها شکسته و از بند در رفته است. اما من از روز نهم وادامه دادم. اصلاً موتورگازی ای که پدرم خرید، برای دست برداشتن از این کارها بود. اما بعد از موتور دار شدنم برنامه روزانه ام شده بود رفتن به آکس سیدی و پرش از روی کال و ویراژ در تپه های آنجا. آن قدر این کار هیجان انگیز را تکرار کردم که در یکی از آن پرش ها موتور، چند تکه و دست و پایم زخمی و خونی شد. هر کدام از دوستان تکه ای از موتور آش و لاش شده را زیر بغل زدند و در تاریکی شب، گوشه حیاط خانه پنهان کردیم. بیچاره مادرم همیشه نگران حالم بود و تکه کلامش این بود که «جان مادر مراقب خودت باش!» بنده خدا تا چند روز فکر می کرد بالاخره د عا هایش مستجاب شده است که دیگر سمت موتور نمی روم.

ماجرای شورلت سبز کاهویی

مرتضی در کنار درس خواندن در مغازه تراشکاری پسر دایی اش کار می کرد. او نه تنها پول کارگری اش را خرج نمی کرد، که پول توجیبی و انعام مشتری ها را هم در قلکش می ریخت برای رسیدن به رؤیایی بزرگ تر از موتور؛ «نوجوان بودم. یک روز که از مدرسه برمی گشتم، در کوچه دوم میهن تور، خود روشورت کاهویی رنگی چشمم را گرفت. آقا یونس نمایشگاه دار، داشت شیشه های ماشین را تمیز می کرد. آن روز، آن ماشین را به ۱۳۰۰ تومان معامله کردم، بی آنکه گواهی نامه داشته باشم. قدم کوتاه بود و پایم به پدال نمی رسید. آقا یونس تشکچه ای پشتم گذاشت. بعد هم روشن و خاموش کردن و تاسه دنده و دنده عقب را به من یاد داد. خاطرم هست آن روز ماشین تاجلو خانه چند بار ریپ زد و خاموش شد. وقتی رسیدم، چند بوق زد تا مادرم پشت پنجره بیاید و ذوقش را ببینم اما جای مادر، این پدرم بود که بین دولت در ظاهر شد. او با دیدن من پشت فرمان، نعره ای زد و بعد هم با شلاق به دنیالم افتاد. البته که من فرار کردم و بعد سه روز مجبور شدم ماشین را بفروشم. شورلت، جگوار، اپل، پیکان جوانان و... ماشین هایی است که طاهری قبل و بعد گرفتن گواهی نامه خریده است. او تعریف می کند: بعد رفتن به شهر بازی و اجراء استوانه مرگ، در آمدم از خوب هم یک چیزی آن طرف تر شد؛ طوری که ده برابر حقوق کارمندی پدرم که استانه ای (آستان قدس رضوی) بود، درآمد داشت. به جز مبلغ زیاد قرار داد، تماشاچی ها هم چین چرخ زدن ها روی دیوار به من انعام می دادند و من در همان چین حرکت نیز انعام ها را می گرفتم. آن سال ها به قول معروف پولم از پارو بالا می رفت.

در آرزوی «اورل» بودن

داستان آرتیست شدن طاهری جوان هم از ماشین خریدن هایش شروع می شود، درست در روزی که برای دادن شیرینی ماشین جدید به دوستانش، به شهر بازی پارک ملت رفته بودند. آن ها که در چای خانه نزدیک استوانه مرگ بودند، با شنیدن صدای ترق ترق موتور که دور دیوارهای استوانه می چرخید و جیغ و داد توأم با هیجان تماشاگران، تصمیم گرفتند به تماشا بیرون بروند. او تعریف می کند: آن زمان، «عمولطفی» نامی بود که بلیت می فروخت. جان اورل از ترکیه موتور سوار استوانه بود و در کارش تبحر زیادی داشت. روی سن، چهار موتور به نمایش گذاشته بود؛ موتور آرتیست هایی بود که موقع اجرا جان باخته بودند. آن روز برای من، یک روز بی نهایت هیجانی بود. در هر حرکت و پرش جان، خودم را جای او می دیدم. از آن روز پاتوق من شده بود شهر بازی. یک روز که برای تماشا رفته بودم، از عمو خواستم من را با جان آشنا کند تا این کار را یاد بگیرم. این حرف عمولطفی هیچ وقت از ذهنم پاک نمی شود که گفت: «هنوز از مادر زاده نشده کسی که جای جان اورل را بگیرد!»

اما اورل که از علاقه مرتضی به این هنر خبردار شده بود، قبول کرد به عنوان شاگرد و تبلیغاتی کنارش باشد. طاهری تعریف می کند: قبل از اجرای آرتیست، تبلیغاتی شروع می کند به تبلیغ: «شما تا لحظاتی دیگر شاهد یکی از مهیج ترین و دلهره آورترین حرکات نمایشی توسط مرد شماره یک موتور سواری هستید؛ این شما و این هم جان اورل». چک کردن موتور قبل اجرا و بعداً جراحم با تبلیغاتی بود. من تا چند ماه، کارم تبلیغ و شاگردی جان بود. اما در تمام مدت اجرا، حرکات، چرخش ها و معلق زدن های او با موتور رادر ذهنم اسکن می کردم و در رؤیا خودم را جای او می دیدم.

آرتیست شدن در ۱۵ سالگی

همان طور که گفتیم، طاهری نسبت به هم سن و سال های امروزش، خیلی زود تر زندگی را شروع کرده بود. او از ماجرای می گوید که سبب شد رؤیایش رنگ حقیقت بگیرد: یک روز بعد اتمام اجرای جان، در محوطه شهر بازی مشغول استراحت بودم که چند جوان به سراغم آمدند و شروع کردند به تکه پرانی و اذیت. کارشان از روی حسادت بود. حسادت به اینکه من دستیار قهرمان بودم. آن روز درگیری رخ داد و جان به دفاع از من آمد. سر همین ماجرا بین پلیس و جان

بگو مگوایی شد و آرتیست برای همیشه رفت.

مرتضی طاهری تعریف می کند: بعد رفتن جان، مدتی استوانه مرگ که پر تماشاگر ترین بخش شهر بازی بود، تعطیل شد. دو نفر از انگلستان آوردند، اما جرایشان خوب نبود و بعد یکی دو هفته رفتند. من که پانزده ساله بودم و تازه عقد کرده بودم و به قول معروف خرج داشتم، به مدیر شهر بازی پیشنهاد کردم اجرا را به من بسپارد. گفتم مطمئن باش از پس کار برمی آیم. اول قبول نمی کرد، اما سماجتم را که دید، بعد یک اجرای موفق نصفه نیمه به شرط آوردن رضایت نامه از پدرم، قبول کرد.

انگیزه مرتضی برای این کار این قدر زیاد بود که برای این کار هم راه حل خودش را داشت. او می گوید: مطمئن بودم پدر قبول نمی کند، بنابراین برگه را دادم پسر عموم امضا کرد. گفتم قرار است در شهر بازی کار کنم، اما نگفتم چه کاری. بعد از بستن قرارداد فقط سه روز تمرین کردم، روز سوم به عمو گفتم می توانی از فردا بلیت بفروشی، عمو از تعجب دهانش باز مانده بود. خیلی دوست داشتم آن روز او را در بین تماشاگر ها ببینم.

آرتیست مشهدی

مرتضی درباره اولین اجراء در استوانه مرگ پارک ملت می گوید: قبل اجراء فتم بین مردم تا نظرشان را درباره کسی که جای جان اورل معروف آمده است، بدانم. هرکسی چیزی می گفت. بیشتر از هیجان نمایش موتورسواری، هیجان این را داشتند بدانند چه کسی جای جان را گرفته است. یکی می گفت طرف هندی است. یکی دیگر می گفت نه شنیده ام از بنگلادش آمده. صدایی از پشت سر شنیده شد که می گفت: نه بابا بچه مشهد است. خانه شان هم همین پایین شهر نزدیک فرودگاه است! برگشتم نگاه می به صاحب صدا انداختم. آشنا نبود. آن روز اجرای خوبی داشتم. آقامرتضی در آن روز از تشویق و هیجان تماشاچی ها فهمیده بود توانسته در کارش موفق باشد و بیشتر، از تیترو روزنامه «خراسان» که فردای آن روز چاپ شد، شگفت زده شده بود. با آن تیترو اوج شهرتش رقم خورد و پسوند «مشهدی» به نام فامیلی او اضافه شد: «مرتضی طاهری مشهدی».

حضور برادران هندی در شهر بازی

حدود سال ۵۳، مرتضی کارش را در شهر بازی مشهد و جایی که به دیوار مرگ شهره بود، شروع کرد. او در تعریف خاطراتش، از شهر بازی پارک ملت می گوید: هیجان موتورسواری برای تماشاچی و درآمدش به حدی بود که مدیر شهر بازی تصمیم گرفت با آوردن چهار برادر هندی، موتورسواری در گره راهم به بخش های هیجانی شهر بازی اضافه کند. جنس کره از فلز بود و دایره وار. برخلاف استوانه که تماشاگر از بالا حرکات موتورسوار را تماشا می کرد، دور کره صندلی هایی بود که تماشاگر از کنار برنامه را تماشا می کرد. ساخت کره دوسه سالی طول کشید. چند ماهی از افتتاحش نگذشته بود که انقلاب اسلامی پیروز شد و برادر ها به کشور خود برگشتند. من بعد از انقلاب چند سالی کارم را در شهر بازی های اصفهان، شیراز و شمال ادامه دادم. بعد هاد عوت نامه ای از شهرداری مشهد به دستم رسید. در جلسه ای که با معاون شهردار وقت و حسینی، مدیر جدید شهر بازی آن زمان داشتم، از من خواسته شد اجراء کره را دست بگیرم. پذیرش این پیشنهاد کار سختی بود. امانه برای مرتضی که سری پر باد و دلی ترس داشت. او بعد از سه روز تمرین، از عمو لطفی خواست خودش را برای فروش بلیت آماده کند. طاهری تعریف می کند: برای اجراء کره به جز من، از چند نفر دیگر هم دعوت شده بود. اما آن ها نتوانستند کار را جمع کنند و همان اول کار ماندند.

به این ترتیب اسم مرتضی طاهری مشهدی به عنوان موتورسوار کره، دوباره تیترو روزنامه ها شد تا آوازه اش و رای مرزها بیپچد و از او برای اجرای نمایش در شهر بازی های خارج از کشور دعوت شود. ترکیه، لبنان، عراق، کویت، امارات، ژاپن، کانادا و... کشورهایی است که او برای اجرای نمایش به آن ها دعوت شد.

۳ قهرمان، ۳ دیوانه

اواخر دهه ۵۰ و وسط شهر بازی یکی از پارک های تهران، استوانه چوبی بزرگی بود که محل اجرای حرکات نمایشی و دور زدن با ماشین روی دیوار های چوبی آن بود. جرقه این فکر و نمایش نو برای مرتضی از یک تیترو روزنامه کیهان شروع شد: «سه قهرمان، سه دیوانه» که مربوط به گزارش قهرمانان ماشین سوار آلمانی بود که اقدام به انجام حرکات نمایشی روی دیوار چوبی استوانه می کردند. بعد از آن تیترو، مرتضی تصمیم می گیرد چیزی شبیه آن استوانه چوبی را بسازد: «آن زمان خانه پدری ام در رضا شهر بود. در حیاط دراندشت بزرگ، کار آماده سازی قطعات را با چند نفر شروع کردیم و بعد از آماده شدن قطعات، در زمین فوتبال نزدیک خانه، مثل یک پازل آن را سر هم کردیم. مجوز ها را از شهرداری برای اجرا گرفته بودیم. اما آن سازه، چهار شنبه سوری آن سال، سهوا یا عمد به آتش کشیده شد و سرمایه و یک سال از عمر و رؤیای من خاکستر شد!» البته بعد از آن اتفاق و به دنبال انعقاد قراردادی با شهرداری، یک استوانه چوبی دیگر ساخت و به آرزویش که راندن خود رو روی دیوار های مدور چوبی بود، دست یافت. این اجرا ها برای کسانی که بازی های هیجانی شهر بازی مشهد را دیده اند، خاطره شده است، خاطره ای تکرار نشدنی.

فاصله افتادن بین مرتضی و استوانه محبوبش

استوانه چوبی ای که مرتضی طی سه سال تلاش ساخته بود، برای خودش داستان ها دارد و هنوز هم بعد از چند مرحله باز و بسته شدن در یکی از شهر بازی های شمال کشور مخاطبان را دور و بر خودش می کشاند. مرتضی می گوید: من حدود ۱۰ سال و تا اواخر دهه ۷۰ در این استوانه اجرا کردم. در این زمان، مدتی درگیر امور زندگی شخصی شدم و به اصرار یکی از دوستانم، استوانه چوبی ای را که ساخته بودم، به امانت به او دادم، اما استوانه از دست رفت و تادمت ها از آن بی خبر بودم. چند دست جابه جاشده بود و من پیدایش نمی کردم.

مرتضی طاهری، موتورسوار و مرد شماره یک استوانه مرگ پارک ملت مشهد، برای مدت طولانی از عشق و هیجانش دور مانده بود و حال خوبی نداشت. ولی از یک جایی به بعد تصمیم گرفت با پیگیری و پیرس و جوانچه را با زحمت سر پا کرده بود، به دست بیاورد. خودش تعریف می کند: آن استوانه چیزی نبود که به راحتی از آن بگذرم. کلی هزینه و وقت صرف ساختش کرده بودم. بالاخره بعد از چند سال درد دهه ۸۰ آن را پیداکردم، کجا؟ سر صحنه فیلم «دیوار» آقای محمد علی طالبی؛ همان فیلمی که در زمان خودش کلی گل کرد.

فیلم «دیوار» برای من خاطره انگیز شد

باور این موضوع برای مرتضی هم سخت بود. استوانه ای که او با رنج و زحمت ساخته بود، بارها دست به دست شده و تاروی پرده نقره ای سینما هم رفته بود. خودش می گوید: بعد از چند مرحله شکایت و دادگاه و پاسگاه رفتن، حکم قضایی گرفتم که استوانه چوبی مرگ را تحویل بگیرم و ببرم. ولی وقتی به استوانه رسیدم، سر صحنه فیلم دیوار بود و بازیگران و عوامل فیلم مشغول ضبط بودند. رسیدن به عشق چوبی دست ساز مرتضی همانا و متعجب ماندن از حضور هنرمندان دور آن همان! حالا استوانه آرتیست موتورسوار مشهد، افتاده بود دست آرتیست های سینما. خودش تعریف می کند: آنجا آقای طالبی که کارگردان بود، از من خواست اجازه بد هم فیلم برداری کامل شود. خلاصه با اینکه پول اجاره استوانه را فرد دیگری گرفته بود، اجازه دادم استوانه برای فیلم برداری در اختیارشان باشد.

مرتضی می گوید: چند ماه بعد که فیلم برداری تمام شد، استوانه را باز کردم و به مشهد آوردم و در کوهستان پارک آن را سر پا کردم و چند سالی در آن به اجرا پرداختم. فیلم دیوار نیز برای من خاطره انگیز شد.

خودم را خانه نشین کرده ام

با اینکه مرتضی بعد از سال ها به استوانه اجرا و هیجان برگشت، هیچ وقت به پارک ملت نفرت و پرونده اجرا های او در پارک ملت در همان دهه ۷۰ بسته شد. خودش می گوید: بعد از اجرا های کوهستان پارک، چند سالی در شهر های شمالی اجرا کردم، از بابل و کردکوی گرفته تا گرگان و بابل سر. حالا هم شش هفت سال می شود که دیگر با موتور و ماشین اجرا های هیجانی نداشته و خودم را خانه نشین کرده ام. او هنوز هم به چشم می بیند که به گوی و استوانه مرگ برگردد، اما خودش میل همیشگی را ندارد و می گوید حالا با پس انداز روز های پرکاری و اجرا های پر شمار زندگی می کند. مرتضی طاهری معروف به «مرتضی مشهدی»، بعد از این سال ها به تجربه های جالبی رسیده است. او حالا با داشتن چهار فرزند، احوال پدر و مادرش را در سال ها قبل درک می کند و می گوید: پسر بزرگم دوست داشت این مسیر را تجربه کند ولی خدا را شکر استعداد آن چنانی نداشت و به حرفم گوش کرد و رفت دنبال کار و زندگی خودش. اومی گوید: حالا شرایطی دارم که اگر به عقب برگردم، همان مسیر موتورسواری و اتومبیل رانی هیجانی را طی می کنم اما از راه درستش: هم سعی می کنم رضایت پدر و مادرم را جلب کنم و هم اینکه درس و وسال بیشتر و از مسیر حرفه ای و آموزش های درست، به سمتش می روم.





منزل رقیه کارگر در محله چهاربرج، محل کار خیر و مراسمات مذهبی است

خانه امید و همدلی

لباس فرم بچه‌ها بر رقیه خانم

منزل جواد ربانی و رقیه کارگر حدود هفت سال است خانه امید دانش آموزان نیازمند محله است؛ دانش آموزانی که چند روزی مانده به آغاز مهر در این خانه را می‌زنند و لباس‌های فرمشان را می‌گیرند. رقیه خانم می‌گوید: با شناختی که از مدارس و لباس‌های فرم‌هایشان داریم، لباس‌های هاتهی می‌شود و چند نفر از دوستانم در این کار مشارکت می‌کنند.

رقیه کارگر می‌گوید: امسال حدود چهل دست لباس فرم تهیه شد و سال‌های گذشته هم بین سی تا چهل دست آماده می‌کنیم. بچه‌ها باید رومادرشان می‌آیند لباس را رایگان می‌گیرند و می‌برند. او ادامه می‌دهد: در میان فعالیت‌های سال‌های گذشته، این متفاوت‌ترین کاری است که انجام داده‌ایم؛ چون ذوق بچه‌ها چنان حس خوبی به من منتقل می‌کند که با هیچ چیز عوض نمی‌کنم.

آشپزی مثل غذای خانه

اهالی محله از همسایگی با ربانویی که در سال‌های اخیر وقت و انرژی زیادی برای خوشحالی هم‌محلی‌ها گذاشته است، خرسند هستند. عادل خسر و نیامی‌گوید: خانم کارگر در محله مایک نعمت است. کجاکسی پیدای می‌شود که رفاه و خوشحالی همسایه و هم‌محلی بر زندگی خودش اولویت داشته باشد؟ او ادامه می‌دهد: جلسات مذهبی پر شمار و نگاه خیرخواهانه خانم کارگر باعث شده است اهالی این محله چندین بار در سال دور هم جمع شوند و برای چند ساعتی شاداب باشند. عادل خانم توضیح می‌دهد: برای همسایه ما فقط پهن کردن سفره مهم نیست؛ رقیه خانم وقتی برای محله آشپزی می‌کند، فکر و ذکرش این است که همه چیز خوب باشد.

گره‌گشایی از مشکلات در جلسات مذهبی

عارفه حرمحمدی که دیگر هم‌محلی رقیه خانم است، درباره اتفاقات خوبی که در مراسم مذهبی و روضه‌های این بانورخ داده است، می‌گوید: این جلسات مذهبی باعث شده اهالی محله بیشتر یکدیگر را بشناسند و در سختی و مشکلات کنار هم باشند. او ادامه می‌دهد: خیلی وقت‌ها در این جلسات یا با تلاش خود خانم کارگر یک موضوع و مشکلی طرح شده و همه با هم یکدل شده‌اند و آن مشکل را برطرف کرده‌اند. این‌ها خبری است که از طرف این بانوبه محله و همسایه‌ها می‌رسد. به نظر عارفه خانم اگر هر محله چند بانو مانند رقیه کارگر داشته باشد، شهر گلستان می‌شود.



زهرا زنگنه در محله چهاربرج نشانی‌اش را از هر کسی پرسیم، یا خودش را می‌شناسند یا پدرش را. آن قدر به محله آبا و اجدادی‌شان خدمت کرده‌اند که همه آن‌ها را به نام نیک می‌شناسند. بانوی پنجاه‌ساله این محله، خودش یک هیئت یک نفره است که از پس مراسم بزرگ محلی برمی‌آید. رقیه کارگر را خیلی از اهالی به سفره همیشه پهنش می‌شناسند اما او در این سال‌ها از مراسم داری جلوتر رفته و بانی اتفاقات خیر محلی شده است.

اعتباری که صرف درآمدزایی بانوان محلی می‌شود

رقیه کارگر به واسطه سال‌ها فعالیت محلی، مدتی زندگی در بافت مرکزی شهر، ارتباطات اجتماعی زیاد و جایگاه خانوادگی‌اش اعتبار و آبرویی برای خود جمع کرده است؛ اعتباری که حالا حدود یک سال است پشتوانه بانوان کارآفرین چهاربرج شده برای فروش محصولاتشان. رقیه خانم در این باره می‌گوید: این محدوده پر است از بانوانی که با تلاش و پشتکار سعی می‌کنند درآمدزایی داشته باشند. من سعی کردم برای حمایت از این بانوان، فضایی برای فروش محصولاتشان در فضای مجازی ایجاد کنم و خوشبختانه این کار مؤثر بود.

او ادامه می‌دهد: این بستر مجازی را به همه دوستان و آشنایان هم معرفی کرده‌ام و فقط از این تولیدکنندگان خواسته‌ام که قیمت را منصفانه رعایت کنند. الان هم شرایط طوری شده است که حدود چهل بانو از این طریق هم فروش محصول خوبی دارند و هم اینکه تولیداتشان تا اصفهان و شیراز تهران مشتری پیدا کرده است. رقیه کارگر می‌گوید: الان هم یک فضای جدید ایجاد کرده‌ایم برای تبادل و وسایل دست دوم و تمیز تا این طور به افراد نیازمند کمک شود.



۱۷ سال مهمان داری به یاد پدر

خودش پای روضه و هیئت‌های خانه مادر بزرگ شده است و خوب به خاطر دارد که چگونه پدر و مادرش، معتقد به خدمت به هم‌محلی‌ها بودند. رقیه خانم می‌گوید: پدرم معروف بود به «دایی قربان» و کارش توزیع شیر بین مغازه‌داران بود. خدا بیا مرز به رفتار و کردار درست معروف بود و ما را هم به این نوع شخصیت تشویق می‌کرد.

همان پدر نیک رفتار که از نیافت، رقیه خانم به این فکر افتاد که برای شادی روح پدرش، یک قدم ماندگار و همیشگی بردارد و این طور شد که مجالس مذهبی برپا کرد. خودش می‌گوید: در ابتدا برنامه سه شب‌احیای ماه مبارک را همراه با پذیرایی افطار تا سحر برنامه ریزی و برگزار کردیم. پس از آن، مجالس تاسوعا و عاشورا و بقیه مناسبت‌ها را در خانه و مسجد برگزار کردیم.

حالا هفده سال است که رقیه خانم در هر مناسبتی آستین همت بالایی زند و با دوست و آشنا و هم‌محلی‌ها و بچه‌هایش، بساط مراسم مذهبی را برپا می‌کنند. او می‌گوید: برای مسائل مالی مراسم، خدا خودش همه امور را جور می‌کند. افراد زیادی هم مثل خانم‌ها حاجیه مریم، خسرونی، بیابانی، حاج آقا جعفری، خادم مسجد قمرینی‌هاشم^(ع) سرچشمه، یاری‌ام می‌کنند.

برگزاری مراسم مذهبی در زورخانه و مسجد

از نیمه شعبان تا عاشورا و از شهادت امام رضا^(ع) تا ولادت امام علی^(ع)، همیشه وسایل پذیرایی در خانه رقیه خانم مهیاست تا مهمانی‌های پانصد تا هزار نفره را تدارک ببیند. در این راه هم نه خسته می‌شود و نه کم می‌آورد. خودش می‌گوید: هدف اصلی من از برگزاری مراسم، این است که اهالی محله سربیک سفره دور هم جمع شوند و با هم یکدل باشند.

او تعریف می‌کند: سعی کرده‌ام مراسم را چه در مسجد و خانه و چه در زورخانه پهلوان رستم برگزار کنم و به این فکر نکرده‌ام که چه مراسمی هست و چه وسایلی داریم. به نظر من اهالی این محدوده از شهر، فرصت زیادی برای دور هم بودن ندارند و تفریح زیادی هم ندارند؛ پس با این کار سعی می‌کنم علاوه بر برکات معنوی، فرصت دور هم بودن اهالی این محله قدیمی را فراهم کنم.

اهل این خانه خستگی نمی‌شناسند

بانوی خیر و نیک‌اندیش محله چهاربرج از نقش همسر و فرزندانش در اقدامات محلی می‌گوید و اینکه همدلی خانوادگی باعث شده است در این مدت، کارهای مراسم بر زمین نماند. رقیه خانم می‌گوید: همسر، جواد ربانی، دخترانم، شکوفه و شادی و پسر، علی در این سال‌ها تلاش کرده‌اند با همه سختی‌ها و کمبودها کنار من باشند و برای اینکه کاری بر زمین نماند، تلاش کنند.

این بانو تعریف می‌کند: طبیعتاً برگزاری مراسم باعث می‌شود کارهای خانه دیر و زود یا زحمت اهل خانه زیاد شود؛ با وجود این همه اعضای خانه تا آخرین لحظه کار می‌کنند و هیچ‌کدام از ما وقتی حرف پذیرایی از اهالی محله و مهمانان باشد، خستگی نمی‌شناسیم.



دوچرخه سوار منطقه ما به عشق فردوسی و مولانا مسیری طولانی را رکاب می زند

از توس تا قونیه

۱۲



راه تجربه

● خدمتی به فرهنگ جامعه و سلامت خودم

وقتی مالز طریق شبکه مجازی با علی وحیدی ارتباط برقرار می کنیم، او کیلومترها از مشهد فاصله گرفته است و مشغول رکاب زدن است تا سفر توس تا قونیه اش را تحقق بخشد.

علی درباره هدفش از این اقدام می گوید: من از حدود سه ماه قبل و با مشورت با همسرم تصمیم به این سفر گرفتم. از همان زمان برنامه ریزی و مشورت را آغاز و سعی کردم که این سفر را با دو هدف تدارک ببینم؛ اول نیت فرهنگی و ادبی و دوم سلامت روح و جسم خودم. این ورزشکار بار و حیه شهر مشهد، درباره شناختن از فضای شعر و ادب فارسی می گوید: فردوسی همسایه ماست و او را دوست دارم و شعرهایش را خوانده ام. به مولانا هم بسیار علاقه دارم و در نشست های شعر هم حاضر می شوم. من در این سفر تلاش می کنم بخشی از ظرفیت های این اشعار و فضای فرهنگی مرتبط را منتقل کنم.

زهرا زنگنه | حالا یک هفته ده روزی می شود که شال و کلاه کرده و به جاده زده است، اما نه با ماشین و اتوبوس، بلکه با دوچرخه! مقصدش کجاست؟ قونیه!

از علی وحیدی می گوییم که عشق به فردوسی و مولانا را با توانمندی ورزشی اش درهم آمیخت تا بشود دوچرخه سواری که از توس تا قونیه در ترکیه را رکاب می زند. ورزشکار آماده منطقه ما این مسیر را آغاز کرده است تا در حرکتی فرهنگی و ورزشی، توجه ها را به توس، شاهنامه و مولانا جلب کند.

● آغاز یک مسیر فرهنگی

روز گرامیداشت مولانا، نقطه آغاز سفر علی وحیدی از توس و آرامگاه فردوسی بوده است. او همه وسایلش را آماده کرده و رسماً از این مجموعه سفرش را آغاز کرده است؛ سفری طولانی که پیام فرهنگی ارزشمندی را از توس تا قونیه می برد. مدیر آرامگاه فردوسی که علی وحیدی را بدرقه کرده است، می گوید: به نظرم این سفر نه تنها یک آغاز برای مسیر این دوچرخه سوار است، که می تواند یک نقطه آغاز فرهنگی در عصر جدید باشد؛ به این معنی که تبادل فرهنگی و ادبی بیش از گذشته میان توس و قونیه صورت گیرد. رضا یوسفی درباره واکنش گردشگران در آرامگاه فردوسی می گوید: مردم همان طوره که مفاخر و فرهیختگان جامعه را دوست دارند، خدمتگزاران به فرهنگ را هم دوست دارند و از دیدنشان لذت می برند.

علی وحیدی درباره شرایط سفر و مسیری که طی می کند، توضیح می دهد: من یک مسیر حدوداً ۳۵۰۰ کیلومتری را رکاب می زنم و در این مسیر جز دوچرخه و چند وسیله، وسایل زیادی همراهم نیست. برای توقف فقط از کمپینگ استفاده می کنم و در طول مسیر هم جز به هدف و مقصد اصلی به موضوع دیگری فکر نمی کنم.

● مردم از توس و شاهنامه می پرسند

دوچرخه سوار مشهدی که باید طبق برنامه در زمان انتشار این گزارش از مرز ایران به سمت ترکیه خارج شده باشد، درباره تجربیاتش تا اینجا سفر می گوید: بیش از هر منظره، اتفاق و رویدادی، مواجهه با فرهنگ ها و قومیت های مختلف برایم جذاب است.

اومی گوید: در این مدت از بین ترک ها، گردها و ترکمن ها عبور کرده ام. هر کدام از این فرهنگ ها برایم جالب است و نکته مهم این است که وقتی می فهمند مسیرم کجاست و چه هدفی دارم کلی درباره فردوسی، مولانا و توس از من سؤال می پرسند که حس جالبی است. از نظر علی وحیدی هر رکابی که می زند، می شود تجسم یک خاطره و یک منظره از این سفر که به زیبایی در ذهنش ماندگار می شود. اومی گوید: همه این مسیر و لحظاتی که پر خاطره است، اما استقبال و مهمان نوازی مردم مختلف، خاطرات زیبایی را در ذهنم ثبت می کند. شهرآرامحله بعد از برگشت علی وحیدی از این سفر، درباره خاطرات این مسیر و تجربیاتش با او گفت و گو خواهد کرد.



زمین تنیس خاکی برکت، ظرفیت بی نظیری برای ورزشکاران این رشته در مشهد است

آبروی شهر و محله

۱۱



مکان نما

این زمین، تحولی اساسی در حوزه زیرساخت های رشته تنیس ایجاد کرده است و سبب شده هر روز عصر تا پایان شب، میزبانی های جذابی از رقابت های تنیس انجام گیرد.

● استعدادهایی که اینجا شکوفامی شوند

رسول عیدی تنیس بازی است که خودش را از مرکز شهر به محله شهید رضوی می رساند. این ورزشکار می گوید: من خیلی از بچه هایی که اینجا تمرین می کنیم، از وقتی به این زمین آمده ایم، جای دیگری تمرین نمی کنیم. با اینکه مسیر رفت و آمد برای ما مناسب نیست، بهترین زمین خاکی مشهد است.

بچه های کم سن و سال محله شهید رضوی و محلات اطراف هم استعداد خود را در رشته تنیس در همین زمین محک می زنند و این موضوع باعث شده است نوجوانانی از این رشته به مقام های استانی برسند. سامیار نکویی، محمد رثوفی و سورتا حشمت یار تعدادی از بچه های کمتر از شانزده سال هستند که در این چهار سال، تنیس را از همین زمین آغاز کرده اند و تجربه حضور در بین برترین های استان را دارند.

● میزبانی از مسابقات استانی و کشوری

زمین تنیس خاکی برکت فقط محل تمرین و آموزش نیست، کیفیت

بهشتی اتوپ به سرعت، طول ۲۴ متری زمین را در رفت و برگشت است. در سکوت شبانه فضا، هم صدای برخورد راکت به توپ به گوش می رسد و هم صدای فریاد بازیکنان بعد از هر ضربه. این وضعیت هر شب زمین تنیس خاکی برکت است؛ زمینی که ظاهراً خلوت و آرام است اما در هر رقابت آن، کلی هیجان و انرژی نهفته است.

زمین تنیس خاکی برکت، پاتوق تنیس بازان شهر مشهد است و راه اندازی آن در محله شهید رضوی، تحولی اساسی برای زیرساخت های این رشته به حساب می آید.

● زمینی به رنگ هرمز

زمین تنیس برکت، شب ها به رنگ خاک است و روزها زیر تابش خورشید به رنگ جزیره هرمز. کف پوش خاکی آن یکی از زیباترین و بهترین مواد را دارد و شاید به همین دلیل است که تنیس بازان مشهدی حتی سالی بازها دوست دارند بازی در این زمین را تجربه کنند.

این مجموعه ورزشی روباز دارای دو زمین استاندارد خاکی است که سال ۱۴۰۰ تکمیل و تجهیز شد و فضای مختصری هم به سکوهای تماشاگران اختصاص داده شده است.

زمین تنیس خاکی برکت در سید رضی ۵۴ و کنار سالن ورزشی امید وزندگی در حاشیه بوستان برکت قرار گرفته است. این زمین علاوه بر تمرین، برای آموزش و برگزاری مسابقات هم اختصاص داده می شود. باتوجه به کمبود زمین تنیس در شهر مشهد، ساخت

قابل قبول زمین و همچنین شناخته شدن آن در میان ورزشکاران در همین مدت کوتاه باعث شده است رقابت های مختلفی در این مجموعه برگزار شود. از مسابقات نوجوانان کشور گرفته تا رقابت های استانی.

محمد ولی زاده که در رقابت های استانی در این زمین حاضر بوده است، می گوید: همین مسابقات خودش یک نقطه عطف برای تنیس استان و شهر مشهد است. خودم اولین بار در این زمین در مسابقات استانی شرکت کردم که خیلی لذت بخش بود و چیزهای زیادی یاد گرفتم. در حالی که اگر مسابقات در شهر دیگری برگزار می شد، شاید اصلاً نمی توانستم بروم.

مهدی شباهنگی هم مربی تنیس است و برای تمرین به این زمین می آید. او توضیح می دهد: من چهارده سال است شهر به شهر و استان به استان در دره های مختلف مسابقات تنیس تیم داشته ام. از موضوعات فنی زمین و تنیس که بگذریم، باید بگویم این زمین ها و فضاهای ورزشی که به میزبانی اختصاص پیدا می کند، باعث آبروی شهر و محله هستند.



برای آشنایی بیشتر با کتال شهرآرامحله منطقه ۱۱ و ۱۲ کد QR را اسکن کنید



نشستن پای نقالی در آرامگاه فردوسی حال و هوای دیگری دارد که سائینا صبوری و فاطمه آزاد، دودختر هنرمند شهرمان، با اجرای خود، این فرصت را نصیب حاضران می‌کنند. سائینا درباره هنر نقالی اش می‌گوید: هر بار که نقالی می‌کنم باعث می‌شود بیشتر به معنای آن فکر کنم. امروز هم با دوستانم یکی از پهلوانی‌های رستم رانقالی کردیم. یک جاهایی بقیه بچه‌ها هم همراهی کردند و مشخص بود که آشنا هستند.



در حاشیه این برنامه، نقاشی‌های کودکان توس و شهرهای اطراف با موضوع شاهنامه به نمایش درآمده است. مرضیه فلفلی که مربی نقاشی و مسئول این غرفه است، می‌گوید: نقاشی‌هایی که بچه‌ها کشیده‌ها آورده‌اند، نشان از درک و فهم بالایی آن‌ها از شاهنامه دارد. امروز مهمانانی داشتیم که با دیدن مشخصات نقاشی‌های ما می‌پرسیدند این نقاشی را واقعاً بچه هشت نه ساله کشیده است!

بچه‌های توس در آرامگاه، پذیرای کودکان علاقه‌مند به فردوسی بودند

میزبانی از وارثان فرهنگ ایران



بهشتی بچه‌ها بالباس‌های سنتی و رنگ و لعاب‌های زیبا، در میان برگ‌ریزان پاییزی در آرامگاه فردوسی دور هم گرد آمده‌اند تا در روزی که ریش و قیچی دست خودشان است، حسابی خوش باشند و لذت ببرند. ویژه برنامه روز جهانی کودک و هفته گردشگری یک مراسم متفاوت است. مراسمی که همه‌کاره آن، بچه‌های مشهد و به ویژه محله فردوسی هستند. از مجرگری گرفته تا اجرای موسیقی و نقالی و شعرخوانی و حتی مخاطب، همه کار بچه‌هاست. این برنامه به همت مدیریت مجموعه تاریخی و فرهنگی فردوسی و بانسعار «کودکان، وارثان مهر و فرهنگ ایران» برپا شده است.



دف نوازان مدرسه قدسیه محله فردوسی، حسابی با هنرشان، بچه‌ها را به وجد آورده‌اند. مهسا علیزاده، فاطمه رجبعلی‌زاده، ملیکا علیزاده، محدثه‌راوی، حدیث فردوس پرست و حدیثه احمدی اعضای گروه هستند و برای اجرای قطعه‌های زیبا در یک هفته اخیر مرتب تمرین کرده‌اند.



در طول برنامه بچه‌ها شاهنامه می‌خوانند. یکی از این افراد، حسام‌الدین معین است که درباره ابیاتی که حفظ است، می‌گوید: من دوازده سال دارم و پنج سال است که شاهنامه می‌خوانم. شعرخوانی شاهنامه برای بچه‌ها آن هم در آرامگاه فردوسی برایم تجربه جدیدی بود که از آن لذت بردم و دوست دارم همه بچه‌ها از فردوسی شناخت پیدا کنند.